30

Inshā-i-Harkaran
(epistolography)

روزی در دار الخلافت بلده متهرا الصحبت یاران پسندیده و دوستان سنجیده
نشسته بود بعضی دوستان گفتند که تو چندی مدت در خدمت نواب
مستطاب غفران پناه عادل زمان نوشیروان عصر اعتبار خان منشی بوده
عمری در فن انشا صرف کرده چیزی لطایف یادگاری بنویس تا مردم از
خواندن آن بهره تمام حاصل نمایند بحکم بشارت الغیر آن خطی چند بعبارت
شکسته دل‌پسند بقید قلم آمد و این را انشاء القلوب نام نهاده که طالبان این فن
را در نوشتن روزمره بکار آید و مشتمل گشت بر هفت باب اول سلاطین بسلاطین
نویسند باب دوم در احکام فرامین باب سوم در شرح پروانجات باب چهارم
در نوشتن عرائض باب پنجم در مکتوبات کتابهای روزگار یا شاگرد نویسند
باب ششم در معاملات شرعی باب هفتم نوشتن دستک و نرخ بازار و
سفطی یا روزنامه التماس از فضلا و بلغای روزگار آنست که هر جا که
در عبارت سهوی و خطائی واقع شده باشد توقع بدل کرم بپوشند
و قلم اصلاح بر آن جاری نمایند فرد بنویس اگر خطای رسی بطوفان

گر سنج نفس بشر خالی از خطا نبود **باب اول** سلاطین لسلاطین صلح نولید

حمد و سپاس مر حضرت قادر بیچون را که از ممالک محروسه ربع مسکون ابنا و بنات

دمر زمانان فراخور هر کدام بید قدرت خود قسمت نمود و لوای نیابت

بی اندازه فرمود پس این مردم را باید که شکرانه این موهبت عظمی بر خود

لازم دانسته در رعایت احوال رعایا و برایا که ودایع بدایع خالق بی اند

بکار بکوشند و غور رسی مظلومان و ملهوفان و ستم رسیدگان بواقعی نمایند

و با احوال یتیمان و بینوایان پردازند و دلهای گوشه نشینان و مجردان

خدا پرست که لذت بخواهش حق نمک بنده بندگی از ته اساس خوش دلجمع

خلایق بدآیند که درین صورت موجب خوشنودی حق سبحانه تعالی و باعث

قوام بنیان سلطنت و جهانداری است لکن اتفاق از و قیم میسر آید

که پادشاهان ممالک محروسه بتقسیم خدا راضی بوده در میان یکدیگر رابطه

اخلاص و شیوه اتحاد را انتظام دهند تا خلق الله در مقام آسودگی بوده

شکرانه حضرت صمدیت بجا آورند و سوداگران ممالک محروسه

محروسه یگانگی بیکدیگر داشته اند و رفت می نموده اند و از نفایس هر دیار
خلایق را محظوظ میداشتند چون همگی همت و جملگی نیت این نیازمند درگاه
ایزدی مصروف مرمت بنای آن بجهت استحکام مبانی محبت و وداد زبده
مخلصان با اعتقاد و قدوه محبان با اخلاص خواجه ابوالحسن را
بملازمت آن سلطنت پناه فرستاده شد بعضی مقدمات که مرکوز خاطر همایون
بعبارت در نمی آید بزبانی در خلوت بعرض گرامی آن سلطنت پناه
خواهد رسانید و ادراک مرضی خاطر آن پادشاه ظل الله نموده جواب
اطلاع دهند تا بهر چه رای جهان آرای اقتضا نماید از این طرف نیز
بهمان معمول شود طریقه یگانگی و یکجهتی که پیوسته ابواب رسل و رسایل
مسلوک دارند و هیچ وجه جدایی تصور نفرموده از نفایس این دیار هرچه
احتیاج باشد بی تکلف اعلام نمایند تا در ارسال آن شرایط اخلاص
بتقدیم رسد بالفعل بعضی سوغات این دیار بتفصیل یادداشت علیحده

بمصحوب جواب مذکور ارسال یافته سطر اشرف خواندگار تابنده آفتاب

دولت و سلطنت از افق ابهت طالع و لامع باد

نامه در جواب این نوشته

نامه همایون و صحیفه مبارک مضمون که مشتمل بر مصادقت و یگانگی و یکدلی

مصحوب سیادت آثار خواجه ابوالحسن فرستاده بودند بانواع تحائف و آثار

در بهترین زمان رسید خاطر ملکوت ناظر را فرحت تازه و مسرتی بی‌اندازه

روی داد و آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه گردیده بود که فیمابین مبانی

محبت و روابط مودت استحکام پذیرد و در ممالک محروسه یکدیگر جدایی نباشد

که موجب رفاهیت و آسودگی خلق الله تواند شد این معنی بغایت

مستحسن افتاد که امری برین بهتر در عالم کون و فساد متعلق تر از همدوستی

و اتفاق نیست خصوصاً انتظام سلسله کائنات منوط و مربوط بر آنست

حقا که مدتی است که در خاطر همایون ما بود که یکی از معتمدان کارآگاه

را فرستاده رشته رابطه اتحاد و یگانگی در میان آرد که خاص و عام

که خاص و عام از آسیب حوادث روزگار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال باشند

اما بواسطهٔ بعضی از سوانحات ضروری که شرح آن موجب تطویل است این آرزو در پرده

توقف مانده بود الحال که آن سلطنت پناه در این باب سبقت نموده متحرک سلسلهٔ محبت

شدند و سبیل یگانگی و یکجهتی از یمن تصور توان نمود درین ولا مشیخت پناه معتمد خاص

شیخ جمال که یکی از مخلصان صادق الاعتقاد این دودمان والا است

بملازمت فرستاده شد و آنچه مصلحت ملک و بهبودی جمهور انام بوده باشد

در آنکه پسندیده پیوسته سبب یگانگی و یکتادلی را مرعی داشته ابواب رسل و رسایل

مفتوح دارند که باعث ازدیاد مواد مودت خواهد بود و بعضی اتحاف این ولایت

مصحوب مشیخت مآب مذکور مرسول داشته بشرط اشرف خواهد در آمد و آنچه مسائل

زبانی عرض نماید بدرجهٔ قبول تصور فرمایند آفتاب دولت همواره تابنده باد

نامه برای محاربه بسوبید مشهود رای انور ضمیر منیر محبت پذیر گردانند که درین ایام

مکرر بسامع همایون رسید که آن ولایت سرحد از قدیم الایام داخل ممالک محروسه است

از دست السلطنت پناه رودکرانی آورده دست مال و اسباب سکنه آنجا را غارت نمودند

جلای وطن ساخته اند اینمعنی از دوستی دور نماید خدا میداند که تا حال ولایت
ایشانرا از خود میدانستیم و با یکدیگر جدائی نبود بنا بر این قصد ولایت ایشان
نکردیم و شنیده باشند که در ممالک چه قدر پادشاهان و پادشاهزادگان و رئیسان بودند
که در حصن حصین مستحکم بودند از فزونی ملک و کثرت مال و لشکر سر بکس فرو
نمی آوردند و اصلا باحوال رعایا و برایا نمی پرداختند دست تطاول بمال
مردم دراز کرده بودند هر چند نصایح ارجمند بمقولی نمودیم از بی سعادتی
خود سخن نصیحت را در گوش نکردند عاقبت چون بنیت این نیازمند درگاه ایزدی
محض برفاهیت احوال خلایق بوده بتایید آسمانی و نیروی دولت روز افزون
همه ایشانرا از زیر و زبر کردیم و هر کسیکه شوخی نمود خانمان او را بغارت دادیم
و کسیکه زنهار خواسته التجا بدرگاه والا آورد و از سر گناه او درگذشتیم
و از جان و مال و ناموس او امان بخشیدیم چنانچه اکثر شاهزاده ها حلقه بندگی
در گوش کرده در سلک بندهای درگاه آمده کمر خدمت و اطاعت بسته
فرمان بردار شدند مگر این آوازه ملکگیری و فتوحات عظمی که خدا تعالی

که خدا تعالی به بنده خود کرامت فرموده بکوشش های ایشان رسیده باشد بهتر است

که رابطه اتحاد و قدیم را مرعی داشته از مال و اسباب مردم آن ولایت تاراج برده باشند

واپس دهند و تلافی و تدارک تعدی گذشته نمایند و آن ولایت را در ساعت حواله گماشتهای

این جانب سازند که شکر اندیشه بجای و مقام خود آباد شوند که در خصوص صحت

اتحاد و قدیم جانبین نقصان راه نیابد و اگر خیال فاسد بخاطر داشته باشند

از برای خدای تعالی توکل جل الله را بر ایشان نشان بدهند و هرجا که مقرر نمایند

یکی از بندگان درگاه آسمان جاه در آنجا رسیده بخدمت ایشان حاضر شود

اگر پادشاهی بمیدان درآئی رها کن که ملک بخشد خدای از

صلح خواهی نخواهم جنگ . و اگر جنگجوی ندارم درنگ دم از

مهر زن با کینه ده پیام حکایت برای ختم شد والسلام نامه در جواب

آن مینویسد نامه گرامی السلطنت پناه در اسعد زمان رسید و اگر از جوانب

ولایت خجند مرقوم بود که آن ولایت از قدیم الایام در تصرف بزرگان

این جانب بود ناگاه از خدمتگاه رز مناقق بعضی امرایان از طرف اولیای

دولت قاهره بدر رفته بود چون درمیان یکدیگر جدای ندانسته آن ولایت را

از خود میدانستم بدین واسطه مقرر شده بود که آن ولایت را بندهای درگاه
داخل ممالک محروسه نمایند چون درینولا فرزند اقبالمند سعادتیار نامدار
بطریق سیر و شکار به بلخ عبور نموده بود که جماعتهای ایلیان سر اطاعت و
عبودیت بجا آورده و اظهار بندگی و یگانگی در میان نمودند فرزند مذکور
از آنجا که ایام خورد سالی است تا نیاورده آن ولایت را بیکی از بندهای
درگاه سپرده بجابجا ترلقه ضبط کرده از پی رنگ رعایای بر ذات خاطر
السلطنت پناه رسیده باشد و اگر از فتوحات تازه و تحمل خود اظهار نموده بودند
بر مسائل دنیا مغرور و مستحب نباید بشد و بر این چنین فتوحات بسر افتخار نباید کرد
که چون سرداران آنملک از بی اتفاقی خود و شومی طالع بغضب الوهیت
گرفتار گشته از ملک و خانمان خود آواره شده بودند اسیر و دستگیر از آن
انها و ملک بیخاوند از آن در تصرف خود در آوردن چه قدر کاری است تو شمارا
با شیران کارزار و بر بران خونخوار کار افتاده است هرگاه در میدان مردان
در آیند از آن زمان معلوم خواهند کرد که آهن با آهن کوفتن چه رنگ پیدا میشود خاطر
منسط و دیده براه است هرگاهیکه موکب اقبال عزیمت آنحدود نماید یکی از

یکی از خدمتکاران درگاه عرش اشتباه متوجه باستقبال ایشان گردد
5 زیاده ازین چه اظهار نماید باب دویم در اسناد فرامین خدمات
ثانی
صاحب صوبگی خواهیم زمان جهانبان جهانیان حکم خاقانی ظل سبحانی از افق عنایت پیدا
نمود که خدمت صاحب صوبگی حکومت و نیابت صوبه رحیم آباد از ابتدای
فصل لیف ایلان لعمدة الملک رکن السلطنت القاهره عضد الدولت الباهره
واوقه خوانین بلندمکان مبارز الدین قلیجان بهادر مرحمت فرمودیم و
انتظام حل عقد رتق و فتق الصوبه بدست اختیار او سپردیم باید که خاطر
حسن سلوک کاردانی و شجاعت و مردانگی او منظور است دقیقه از
دقایق آن مرعی نگذارد و از احوال شکسته اندیار بواجبی خبردار باشد
که از قوی بر ضعیف ستم و تعدی واقع نشود و مجال مواسات را بنوعی
ضبط نماید که شیوه رعیتی را شعار خود ساخته مال واجبی را از قرار واقعی
و راستی بوکیل کمانستهای حاکم داران جواب گوید و هر کس که در ادای
مال واجبی تمردی ورزد او را بنوعی تنبیه و تادیب نماید که مردم دیگر
عبرت گیرند و آنچه ازین دیدیم حقیقت را مدام متواتر عرضداشت مینموده باشد

و بعضی زمینداران دامن کوه هر سال از قسم فیل و کوته‌های ناکس و نافه و جره باز

پیشکش مقرری میدهند از انجا که تدبر کارها والا از سال دارد و بسبیل مقصد بان

مهمات درویان و حاکمداران و زمینداران وجوه بر ایشان دقایق کوتاهیان و

رعایا اگر عمدة الملک را صاحب صوبه و حاکم مستقل خود دانسته از سخن صوابدید

او بیرون نروند و متابعت او را حتما بجا آورند و شکوه و شکایت

او را در باره خود مقرر دانند و هر یک از حاکمداران از سخن صلاح اندیشی

او عدول نماید العمدة الملک حاکم او را تنبیه داده به درگاه والا عرض نماید

تا بجای او دیگری از حضور تعین شود در این باب حسب الحکم عمل نموده تخلف

نورزند **فرمان برای قضاتی نویسند** چون بر ذمه همت همایون ما لازم است

که خلق خدا را از طریق ضلالت بر راه راست دلالت نماییم اما حصول

این مامول وقتی میسر آید که قاضی دیندار عالی مقدار سعادت آثار در

هر شهری و بلادی تعین فرمائیم که عالمیان را از سرگشتگی بیدای نادانی

ضلالت بر آورده ابواب صلاح بر روی ایشان گشایند چون اتصاف

پسندیده و افعال گزیده در محکمه شریعت شعار فضیلت دثار غیاث الدین محمد موجود

6

غیاث الدین محمد موجود است بنابران منصب رفیع القدر قضاء بلدهٔ کابل به تفویض
فرمودیم باید که بلواحق آن پرداخت نموده در تحقیق قضایای شرعیه بدانسته نمایند
و هر قضیه و معامله که روی دهد به موجب شرع شریف فیصل دهد و آنچه لوازم معامله دیانت است
دقیقه از دقایق آن نامرعی نگذارد و امر شرع شریف را نوعی انتظام دهد که
فردا روز حساب از عهده آن جواب با ثواب دهد و سبیل حکام و عمال جمهور انام
از خاص و عام بلده مذکور آنکه شریعت شعار مشار الیه را قاضی مستقل دانسته و لطایف
تعظیم او را کما ینبغی بجا آورده جزوی و کلی قضایای شرعیه و معاملات دینیه
رجوع باشارت و استصواب او نمایند و هر کس را که از قبل خود بامر قضا تعین نماید
نایب مناب قایم مقام او دانند و اطاعت امر و نهی بجا آورند و هر سخن او که مطابق
شرع شریف بوده باشد بگوش هوش استماع نموده انحراف نورزند و بباب
حسب الحکم عمل نمایند فرمان برای کوتوالی می نویسد چون حقیقت عملداری و شجاعت
و کاردانی سعادت نصاب محمد باقی بعرض معلی رسید بنابران از روی مراحم
خسروانه او را بخدمت کوتوالی بلده دولت آباد تعین فرمودیم مشار الیه را باید
که شیوه راستی را شعار خود ساخته بلوازم و مراسم آن امر لواحق پرداخته از

حوکی و بهره خبردار بوده سکنهٔ آن شهر را در مهد امن و امان نگاه دارد که مرفّع الحال بوده
بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نموده باشند و انحال سعی باید که از اثار
دزد و انچه مکروه بر در انخانه نماند و زنان محتاله و دلاله و مکاره و حیله گر که زنان مردم
را بر فسانه و فسون فریب داده بدراه سازند دست انها را ازین کار کوتاه سازد که
خللی در ناموس مردم کبار نشود و در ارزانی غله و اجناس دیگر تا ممکن است کوشش
بلیغ نماید که از گرانی غله در حال مردم نقصان راه نیابد و انچه رو دهد واقع بوده را
از روی واقعی و راستی بدرگاه والا عرضداشت نماید سبیل متصدیان مهمات و ارباب کلان
وتران و سایر متوطنان جمهور انام از خاص و عام بلده مذکور انکه مبارزالملک را کوتوال
مستقل و دانسته معامله که دران شهر رو دهد بدو رجوع نمایند و از سخن صلاح سوی الیه
که بر اینه موافق ضابطه و قانون پادشاهی بوده باشد بیرون نروند و متابعت
او را کما ینبغی بجا ارند درین باب حسب الحکم عمل نموده تخلف نورزند **فرمان مدد معاش**
بنویسند درین وقت فرمان سعادت نشان فرخنده عنوان سرفصدور یافت که
موازی سیصد بیگه زمین مزروعه پنجر افتاده بالمناصفه داده شود که احوال بندهای قدیم
که عمر عزیز خود را در خدمتکاری و جانسپاری باخلاص و عقیدت تمام بسر برده

بسر برده باشد مصروف است بنابران قدیم الخدمت زبده دولتخواهان با اخلاص
و فدویان محرمان با اختصاص خواجه ابراهیم که مدتها با میر رفیع القدر عسکری لشکر
فیروزی اثر مخصوص بود هیچ وقت دامن همت خود را بغبار تصرف نیالوده لوازم
آن امر لواحی پسندیده و موافقت مرضی خاطر اقدس همایون ما بتقدیم رسانیدن
درین وقت که بکثرت ضعیفی و ناتوانی و پیری براده استیلا یافته نظر بر قدیم الخدمت
و اخلاص جبلی او نموده از روی عاطفت سایبانی او را از خدمت معاف
داشته مبلغ پنج لکهه دام از پرگنه بدام پور که وطن مالوف اوست در وجه مدد معاش
حسب الحکم موی الیه الطریق انعام علی الدوام مرحمت فرمودیم که مبلغ از افصل
افصل و سال لبال صرف مایحتاج خود نموده بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال
مواظبت نموده باشد می باید که حکام و عمال و متصدیان مهمات و کروریان و
جاگیرداران حال و استقبال حسب الحکم اقدس عمل نموده مبلغ مذکور را از محال
تنخواه نموده متصرف شاگردان واگذارند و از جمیع حقوقات و تکلیفات معاف و مرفوع
القلم شمرده بهیچوجه مزاحم بحال ایشان نشوند و تغییر و تبدیل جو دیوان و قانونگویان
و مقدمان و مزارعان آن محال آنکه مالواجبی و حقوق دیوانی را بگماشته قدیم الخدمت

جواب گویند هیچ وجه قاصر و مقصر نگردانند و از فرموده در نگذرند فرمان برای

مستوفی گری می‌نویسد ابن السلطان القاهر عضد الدولت الباهره قدوه خوانین بلند مکان

عمدت الملک رستم خان از نواب حضرت محصوص و مباهی بوده بدانند که درینولا خواجه

یوسف سوداگر اننده بدرگاه آسمان جاه استغاثه نموده که مبلغ نقد و جنس از مال

رافع موری بدخشی بموجب خلاف حساب بروز تعدی متصرف شده باید که

بمضمون فرمان قضا جریان اطلاع حاصل نموده او را نزد خود طلبیده تحقیق نمایند که

دادرسیده اگر حق ظاهر شود حق بحقدار رسانند که دوباره استغاثه بعرض اشرف

نرسد و اگر احتیاج در آنجا فیصل نشود بهتر الا از طرفین بدرگاه والا رسانند

و حقیقت را از روی فهمیدگی عرضه داشت نمایند که در دار العدالت عالیه بمقتضای

شریعت غرا حق بحق دار عاید گردد و متعدی سزا یابد که باعث عبرت مردم دیگر

شود و در این باب قدغن تمام دانسته حسب الحکم اشرف عمل نمایند فرمان برای

دیوانگری می‌نویسد چون بدین تیریت که حقیقت جمع و خرج صوبه ملتان بعرض مقدس

و معلی نرسیده نظر که غیر از تقصیر و بیوقوفی و بددیانتی دیوان آنجا

امری دیگر نخواهد بود درین ولا زبدة الاماثل والاقران ... کفایت شعار

دیانت و کفایت شعار خواجه عبد الستار را از ابتدای فصل خریف ایلان ئیل بخدمت

دیوانگری الصوبه تعین فرمودیم که لوازم مراسم آن امر بواجبی کوشیده

از مال واجبی و سایر جهات محال خالصه شریفه و جاگیرداران خرد ار بود

جمع الصوبه از قرار واقعی و درستی مشخص سازد و آنچه حصه خالصه شریفه بوده

باشد داخل خزانه عامره گرداند و حصه جاگیرداران حواله گماشته انها نماید

جمع و خرج الصوبه را با حقیقت عمل دیوان سابق بدرگاه جهان پناه ارسال دارد

و برعایا نوعی سلوک نماید که مرفه الحال و فارغ البال بوده در افزونی زراعت

و عمارت خود مشغول باشند و رعایا را بکاشتن جنس کامل سیر ترغیب دهد که

جمع بیرکه سال بسال در افزونی شود و سبیل متصدیان مهمات و کروریان و جاگیرداران

و چودهریان و قانونگویان الصوبه آنکه مومی الیه را دیوان مستقل دانسته آنچه لوازم

دیوانگری بوده باشد رجوع نموده چیزی از خط و قلم او نوشته و پنهان ندارند

و از سخن صلاح او که هر آینه موجب دولتخواهی و قانون شایسته خواهد بود بیرون نروند

و متابعت او را کماینبغی بجا آورند و در باب حسب الحکم نموده تخلف نورزند

فرمان جاگیرداری نویسند چون حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع پنج لکه دام

از پرگنه فریدآباد من ابتدای فصل خریف سیچقان ئیل از تغیری امارت و ایالت

پناه مصطفی خان [illegible] رفعت و عزت دستگاه بهادر خان مقرر و مفوض

گشته بتاریخ [illegible] ماه خورداد الهی سنه [illegible] رسید در باب

زمان عالیشان رسیده باشد که چودهریان و قانونگویان و رعایای پرگنه مذکور

مومی الیه را جاگیردار مستقل دانسته در ادای مال واجبی و حقوق دیوانی تعلق شناسته

خانه کور جواب گویند و دقیقه از انجمله موقوف و معطل ندارند و آنچه جاگیردار

سابق ازان تحصیل نموده باشد بعد از وضع رسوم تحصیلداری تعلق پرگنه جاگیردار حال

بازگردانیده دهند در باب قدغن دانسته حسب المسطور عمل نمایند باب سوم

در شرح پروانجات پروانه جاگیردار نوشته چودهریان و قانونگویان و مقدمان و رعایای پرگنه

رحیم آباد را اعلام آنکه چون حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع خدمت

کروری پرگنه مذکور از ابتدای فصل خریف سیچقان ئیل بسعادت نصاب خواجه محمد

معصوم مقرر و مفوض گشته باید که مشار الیه را کروری مستقل دانسته [illegible]

و حقوق دیوانی را سال بسال از قرار واقعی بمشار الیه جواب گفته هیچ

قاصر و منکر نگردانند و از سخن استصواب او که برآینه موجب دولتخواهی و

موجب وجه تنخواهی دیگر بابت مال بابت سابق بوده باشد بیرون آورده مساعدت

او را کما ینبغی نگاه دارند و از معاملات کلی و جزوی پرگنه مذکور از و

جزوی پوشیده و پنهان ندارند سبیل سوی آنکه آنچه شده باشد و امانت و دیانت

را شعار خود ساخته بلوازم امر لوازمی پرداخته دقیقه از دقایق

کاردانی و درو تنخواهی بابت رعیت ملدار و دهر رعایا چنان سلوک نماید که

مرفه الحال بوده در تکثیر زراعت و عمارت مرکوز باشند که هر سال

افزونی جمع پرگنه شود و آنچه تحصیل نموده آنرا بر ودیعه خزانه عامره ارسال داشته

باشند و در این باب حسب الحکم عمل نموده انحراف نورزند پروانه

فوطداری نویسد سعادت و عزت نصاب [illegible] ابراهیم گروهی

پرگنه محمدآباد را اعلام آنکه چون خدمت فوطداری پرگنه مذکور

از ابتدای فصل لف ائلایل ربیع الاول الاوان و مابعد بوی

مقرر و مفوض گشته باید که اخراجات و حساب و سایر جهات از پرگنه

تحصیل شود روز بروز تحویل و تسلیم گماشته او نموده در

کوتهی الخزانه با احتیاط تمام نگاه دارد و روزنامچه تحصیل را بضبط

فوته دار نولیسا بنیه ماه بماه بدفترخانهٔ اعلی ارسال

میداشته باشند تمام بی تحویل او جای دیگر نگاه ندارند

و خرداری بواقعی کرده باشند که حساب فوته دار از مال سرکار سوداگری

ننماید و در یکسال زر اگر نزد فوته دار چیزی باقی مانده باشد از عهده

نیل جواب آن خواهد بر آید و درین باب قدغن تمام دانسته تخلف نورزند

پروانه کارکنی نولیسد چودهریان و قانونگویان و متصدیان مال پرگنه نورپور بدانند

چون زبدة الاماثل والاقران مطیع الاسلام خواجه گنگارام را بخدمت

کارکنی پرگنه مذکور تعین نموده شد باید که او را کارکن مستقل آن پرگنه

دانسته در جمیع معاملات جزوی و کلی او را واقف ساخته چیزی

از نظر و قلم او نوشته و پنهان نداشته و از سخن صلاح حسابی او

بیرون نروند سبیل مشارالیه آنکه بشیوه دیانت و راستی را شعار خود ساخته

سررشته پرگنه مذکور از قرار واقعی نگاه دارد و بمعامله دهنده بدقت

نگذاشته سیاهه جمع پرگنه را مشخص سازد و طومار جمع و خرج را بدستخط

مقدمان و چودهریان و قانونگویان درست نموده ارسال دارد و توجیه

و نوعی سلوک نماید که آثار دولتخواهی و کفایت از او بظهور رسد و ماهیانه
خود را موافق تعلیقه حضور از تحویل موته بطبق ضابطه و سررشته
سرکار ماه بماه میگرفته باشد و جمع و خرج را در هر فصل درست نموده بدفتر
خانه اعلی ارسال دارد و در سیاق قید عنوان نام داشته حسب المسطور عمل نموده
بخلف نورزند پروانه استغاثه نوشته که گماشته حاکم دار پرگنه بدرام بود
را اعلام آنکه در ... ابواب استغاثه نموده که مبلغی بابت
قرض بموجب تمسکات نزد وی ثابت و مطالبات طلب دارد و او
در ادای آن اهمال مینماید و [illegible] می‌ورزد باید که بر تقدیر
وقوع اگر قرض حسابی راجع باشد ازو بدهد که حق بحقدار
عاید گردد و اگر نوع دیگر بوده باشد معامله را بمقتضای شرع شریف
فیصل دهد که متعدی سزا یابد و بر حال احدی راه نیابد و درین باب
تاکید تمام دانند پروانه اقرار در استغاثه استغاثت لطف خواجه باقر زرگری پرگنه
بهانه را ... بعد سلام اعلام آنکه در ... مسیح احد اهل استغاثه
نموده که مسیح الداد دختر خود را به پسر رافع نام زن کرده

درسیکه در میان باشند بجا آورده بود و الحال او میخواهد که نسبت

دختر خود را بجای دیگر نماید باید که بحقیقت اینمقدمه رسیده معامله را

بمقتضای شرع شریف فیصل دهد که حق بمرتبه خود قرار گیرد و این معنی

دوباره مذکور نشود و در این باب تاکید تمام دانند پروانه بهدای منفی بولیه

عزت آثار خواجه محمد معصوم سقدار پرگنه سلیم پور را معلوم باشد که هولا

مسمی خان افغان آمده اظهار نمود که قاضی الله داد زمین زراعتی

رافع را که بسواد خاص پرگنه مذکور واقع است بزور و تعدی متصرف

شده باشد زمین را از تحت تصرف متعدی برآورده بحواله او نماید

که حق بمستحق رسد و فغان نشود که اینمقدمه دوباره مذکور گردد

در این باب زیاده تاکید لطلبد پروانه نگاه داشتن اسپان

سعادت و عزت نصاب قاضی علی گروهی پرگنه جلال آباد را

اعلام آنکه چون موازی بیست راس اسپ عراقی و پنجاه راس ترکی از طویله

سرکار خالصه شریفه حسب الحکم اشرف اقدس بعهده اهتمام آن سیادت نصاب

مقرر شده باید که بموجب تصدیق متصدیان اصطبل از دانه و کاه و آب ترتیب

رایب اسپان و روز نه مشاهیان جیرد اربوده اسپان را در جای که گاه

داب وافر باشد نگاه دارد و نوعی ناکند تا به که اسپان رود فربه و سود شوند

11 کرده وقت محله محرر نوشته خواهند شد در میان باب تاکید تمام دانسته تخلف نورزند

پروانه باعث محرر الیه زبده الاماثل والاقران نادر خان بعد از سلام اعلام آنکه

عرضه داشتی که نوشته بودند رسید و آنکه از تردادن سالیته خود و تنبیه و تادیب

نمودن متمردان آن نواحی نوشته بود باعث محرر او شد ان شاء الله تعالی

در اخور خدمت و عقیدت نسخه خواهد یافت باید که مدام حکومتی حقایق آنحدود مرصد داشته

باشد پیوسته آنچه ضروری خواهد بود زیاده مبالغه نورزند پروانه استمالت لوند قدوة الاماثل

صادق الاخلاص خواجه یادگار را بعد از سلام خیر انجام اعلام آنکه عرایض او

متواتر رسید مضامین آن معلوم شد و آنکه در باب این جهت تشخیص جمع

سرکار لاهور استدعا نموده بود از آن خبر اند پس جای اعتماد است هرجا که او نباشد

احتیاج امینی دیگر نیست اما حسب التماس او دیانت آثار خواجه احمد را قرار داده

شد باید که باتفاق شاگرد الله تحقیق دیه به دیه وارسیده جمع هر کدام را

از قرار واقعی مشخص نموده طومار به مهر امین و به خط خود بر آن و فا لو گویان

بمهر خود درست ساخته بنویسند که سند ایشان خواهد بود و در باب تحصیل بقایا و حاصل
سعی موفوره بجا آورده نذر را مصحوب مردم اعتمادی ارسال دارد که جزری بجهت
خرده ریات و رسومات و بقایا همه ساله ایشان تغافل بکار نیست درین باب قدغن دانسته
حسب المسطور عمل نماید پروانه مدد معاش منصبداران مهمات حال و استقبال پرگنه فرید آباد
بدانند چون بموجب فرمان فرخنده عنوان موازی یکصد و پنجاه بیگه زمین بایر ربع
افتاده بالمناصفه از پرگنه مذکور من ابتدای فصل ... در وجه مدد
معاش مستحقین شاه معارف دستگاه شیخ عبدالرحیم مقرر نموده شده باید که حسب
اشرف اقدس اراضی مذکوره از محل تنکه پیموده و حک ...
واگذارند که فصل بفصل حاصلات آنرا صرف باحتیاج خود نموده بدعای
دولت روزافزون اشتغال نموده باشد و لعلت باقی وجهات و
اخراجات بهیچ وجه من الوجوه مزاحمت بحال ایشان نرسانند و هر سال فرمان
و پروانه مجدد طلب ندارند درین باب قدغن تمام دانسته حسب الحکم عمل نمایند
باب چهارم در نوشتن عرضداشت فدوی جان نثار الم بار زمین خدمت
بعد ادب بوسیده بموقف عرض باریافتگان درگاه ثریا جاه گیتی پناه

گیتی پناه مربیانه قبله عالم و عالمیان سلامت فرمان عالیشان
که بنام کمترین خدمتگار در باب ارسال داشتن خزانه و اسباب
بعضی کارخانجات صادر شده بود از سر قدم ساخته
باستقبال آن شتافته زیب مضمون حکم همایون سرفراز و ممتاز گشت
و همان ساعت سامان باربرداری نموده بتاریخ بیست و دوم ماه فروردین
سلخ [illegible] و یک لک روپیه خزانه و اسباب کارخانجات که طلبیده شده بود به تفصیل
یادداشت علیحده تحویل جماعه‌دار و تحویلداران نموده مصحوب خواجه [illegible] در حال
ارسال [illegible] که [illegible] در راه از خوکی و [illegible] خبردار بوده بدرگاه والا برسانند فیل
بندگان سلامت خواجه مذکور منصب بسیار کم دارد و برای ناموس خود
سواران زیاده از ضابطه سرکار نگاه می دارد و بنده دولتخواه و
دلسوز درگاه معلی است امیدوار است که فراخور عقیده و اخلاص
بمنصب [illegible] از سرفراز خواهند شد آفتاب دولت بر مفارق عالمیان
تابنده باد عرضداشت کمترین بندهای باعتقاد محمد مراد دبیر الاستخدامات
و بندگی غلامی بجا آورده موقوف استادهای پایه سریر سلطانی میرساند

که حقیقت تمردی و بیوفایی و دخل راجهای کوهستان قبل ازین عرضداشت
نموده بود بمسامع اجلال رسیده باشد و ربولا با جمعیت خود با سران مقهوران
تاخت نموده نزدیک کوه رسیده بود که انجا خانه زاد خبردار شده و ب
سه هزار سوار و دنباله بیشمار یکجا شده در میدان نیزتور از جنگ
نبرد لشکر مقابله نمودیم از الطاف کشمکش و کوشش بمرتبه نهایت رسید
که از برادران و سواران اسفندری چند کس مردم کاری بدرجه
شهادت رسیدند و صد و پنجاه نفر زخمی اند خاطر اسلم بموجب یاد داشت
علیحده بعرض مقدس خواهد رسید و از طرف مقهوران نیز اکثر دور
کس سوار و پیاده بزخم تیغ خون آشام برخاک مذلت افتاده بجهنم
رفتند و پیچکدی روز مانده بود که تاسید اسمانی و بزودی اقبال شاهنشاهی
نسیم فتح و نصرت وزیدن تیر بحیان تاب جنگ نیاورده رو بگریز نهادند
بندهای درگاه تعاقب انها نموده مال و اسباب و اسپان و ستوران
بغارت اوردند و بچکس از سرداران انجماعه که بریک مکانی مخصوص
جمع بودند بدست لشکریان اسیر و دستگیر نشدند از ... و بیک

دیره لشکر متصل کوه واقع شد صلاح دولت در این بود
که علی الصباح لشکریان در کوه در آمده زن و بچه آن شورکجیان
را اسیر نمایند وقت صبح مردم در استعداد سواری بودند
که دلوسین راجه کوه که سردار همه آنها بود از بدکرداری و
ناهمواریهای خود ندامت و خجالت کشیده زنهار خواسته نزد دیگلو
آمد آخر آمده فدوی از آنجا که عنایات شاهنشاهی شامل حال گنه‌کاران
و زنهار خواهان است ملاحظه مزاج شاه دوجهان نموده او را از
غارت و اسیر کردن اهل امان داده جلای وطن نساختند تاریخ دوم فروردین
راجه مذکور را با اسیران و پیشکش لایق و جنس از نفایس کوهستان
بفضل علیخان مصحوب برادرم محمد قلی روانه درگاه عرش اشتباه نموده
نموده شد منظور نظر اشرف خواهد گذشت بالفعل محال آن مردم را
بر خالصه برطرف ضبط نموده یک نفر معتبر سپرده که رعایا را دلاسا و
استمالت نموده آبادان سازند بیشتر هر چه حکم اشرف
صادر شود بران عمل نماید آفتاب دولت و سلطنت بر مفارق عالمیان

با سینه پاک عرضداشت بنده درگاه اصغر حسین عبودیت و عجز و انکسار

به خاک سجدات نورانی ساحت موقف عرض حجابان درگاه فلک اشتباه

برنا جاه ظل الهی رسانند قبله عالم سلامت بنده خانه زاد که بنوازش حرز

سرفراز کرده بخدمت صوبه اوجین رخصت فرموده بودند کوچ بکوچ طی منازل و

قطع مراحل نموده بتاریخ دوازدهم شهر شعبان داخل قلعه اوجین

شد انشاء الله تعالی به نوعی که امر شد حقیقی به زبان مبارک بصحت

کرده در تقدیم رسانیدن بعضی مهمات امر فرموده بودند تا ممکن بعد در

است به جان کوشیده سر مو از حکم اقدس تجاوز نخواهد ورزید

روید به حقیقت را روز بروز عرضداشت نماید واجب بود عرض رسانید

آفتاب دولت و عظمت بر مفارق عالمیان تابنده باد عرضداشت بنده

مرید معتقد و معتمد شرایط آداب زمین بوسی و کورنش بجا آورده بموقف

بار پایه بوسان درگاه عرش اشتباه سکندر جاه سلیمان [illegible] میرساند که

فرداراشکوه جمشید حشمت جم منزلت خلد الله ملکه بعز شرف

که لیور ددو فرمان عالیشان فرخنده عنوان و به تشریف خلعت خاصه [illegible]

بادشاهانه و به انعام اسب عراقی دلدل نشان که ابلقدوی را بتوان
تمام سرفراز فرموده بودند قدم از سر ساخته به استقبال آن شتافته
به تشریف مضمون همایون و تکلم حبا مطلع اطلاع یافت بر فرق نهاده جبین
نیاز را بخاک سجدات نورانی گردانید خلعت خاصه را در بر کرده دوال
لجام اسب خوش‌خرام را در کف انداخته لوازم تسلیمات را بتقدیم رسانید
به مفاخر و مباهات این بنده تا باخلاص از فلک الافلاک رسیده به سپاس
این عطیه عظمی کدام زبان بیان توان کرد و آنکه حکم مقدس
صادر گشته بود که محمد قلی بدبخت تربیت و رعایت کرده عنایت
های خاص الخاص بوده قدر دولت را ندانسته سر از قبله اقبال
تافته به تحریک بعضی نادولتخواهان در ولایت غزلی سور شورش
بهم رسانید خود را در باغی قرار داده اگر افواج قاهره بر سر او
تعین گشته که عنقریب او را منهدم گردانید اسیر و دستگیر نموده
به پایه سریر خلافت نظیر آورند چون عیال و اطفال و سایر اسباب
دستبرد او در خطه قابل هست بدانجا رفته فرزندان او را اسباب غنیمت

دستگیر نموده همراه مردم معتبر روانهٔ درگاه والا سازد و آنچه
مال و اسباب او در آنجا بوده باشد فدوی قلمی نموده بجانب سرکار ضبط
نموده عرضداشت نماید قبلهٔ عالم سلامت حسب الحکم اقدس بطریق
ایلغار روانهٔ کابل گردید و فرزندان و متعلقان او در عین استعداد برآمدن
بودند که بنده رسید فرزندان آن روسیاه را مقید ساخته با زر
و آنچه از خانهٔ او بیرون آمد بود بدست افتاد جداگانه ازو فرد بابت
مصحوب خواجه احمد که برادر حقیقی این فدوی است با جمعیت یکهزار
روانهٔ درگاه معلی نموده امیدوار است که به الطاف بادشاهی اسباب
اسپان و شتران او را طومار نموده متعاقب روانهٔ درگاه گیتی پناه
خواهد نمود واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال تابان
و درخشان باد عرضداشت کمترین مرید با اخلاص مطیع زمین خدمت
بلب ادب و انکسار بوسیده بموقف عرض بندگان حضرت قبله گاه
حقیقی و کعبه تحقیقی میرساند که فرمان عالیشان در باب تنبیه و
تادیب مواسات نواحی احمدآباد و تنبیه زرداران

حاکرداران از محال متمردان نام این کمترین مریدان صادر رسیده بود

همان روز از سر رود اطلاع مضمون همایون حکم جهان مطاع سرافرازی یافت

با جمعیت خود و بعضی منصب داران کومکی که همراه بنده بعنایات بودند کوچ

کرده در موضع معظم پور که از احمدآباد هشت کروه مسافت است دیره

روز دیگر یک پهر دولت لازوال شاهنشاهی کرده بر سر دهات رسیده

که کماشته این حاکرداران نوشته بودند که رسک سبب که اهمردم

با نواحی بنده‌ها بهمروی نگاه میداریم تا خت نمود چون متمردان خبر

اندک شدند شنیده بودند که بمکی منصبداران این نواحی جمع شدند در جنگل

در آمدند همه راه لشکر گرفتند چون این خبر به بنده رسید بصلاح دولت

خواهان پهلوی جنگل دیره نموده تبرداران را از هر طرف طلب داشته

که جنگل بریدن مقید شوند اگرچه المقهوران گونه اندیش درمیان جنگل

از تفنگ و تیراندازی تقصیر نکردند اما چون لشکریان از چهار طرف

محاصره کرده بودند عاجز شده از جنگل برآمدند جنگ عظیم واقع شد

از مردم سادات و افغانان و راجپوتان و سواران بعضی منصبداران

کوکلی یک صد و پنجاه کس خلج اسم باسم با دست علحده بعرض اشرف

خواند رسیده به رحم شهادت رسیدند و مقهوران بی تدبیر نزدیک

الف کس علف تیر و تفنگ گشتند و بجهنم واصل شدند دیگر مقهوران

را تاب جنگ نمانده چون شکست یافته الجماعه لی باب کوته اند پس مثل گله گوسفند

و میش بهر جانب دویدند علی الصباح شب در کوه بر سر دهات ایل همراهان

دویده این جماعه هم اتفاق کرده در میان موضع خلم تورکه دیه غلان و قلعه

در میان جنگل واقع است با عیال و اطفال خود ملحق شده بودند لشکریان

از هر چهار طرف قتل کردند و کشش کوشش بمرتبه نهایت نمودند غایت قبیلت

سواران پیاله شده دران دیه در آمده خندک انزا کشتند دیه را آتش

دادند بعد از آن زن بچه آنها را اسیر دستگیر نموده مال مواشی در ضبط

کرده حواله جماعه سپاهی حاکرداران ساخت و پیشتر دادن آتش

آن دیه را نیز بآنها سپرده که از محصول سالیانه خاطر خود را جمع فرمایند

قبله عالم عالمیان مستلا شوخی و متمردی ابمردم دیمکک الخزین الشمشیر

هست الحال نیروی سیاست ماجی خانان بتیه و تادیب نموده که تمام مردم این

این نواحی کرده شد و مسوده بعضی را پیشتر گرفته پی طلب نقل داخلی را به
چاکرداران میدهند غرض حقیقت را بندهای درگاه به عرض مقدس
خواهند رسانید آفتاب دولت و اقبال بر مفارق عالمیان تابنده باد

عرضداشت بنده فدوی سکندر شرائط سجدات و تسلیمات غلامی بجا آورده
میرساند که قبله دین و دنیا سلامت فرمان عالیشان که بنام کمترین غلامان
درباب اتمام قلعه راجپور صادر شده بود به شرف مضمون همایون مفخر
و ممتاز گردید در همان ساعت مردم را بجهت آوردن معماران و
و مصالح از سنگ و چونه وغیره جابجا تعین نموده انشاء الله تعالی تا ممکن است
در سرانجام عمارت قلعه مذکور تقصیر نخواهد کرد چون درین نواحی سنگ تراش
خوب و چابک دست پیدا نمیشوند اگر ایشان امر فرمایند که چند نفر سنگ تراش
چابک دست از حضور تعین شوند که کار معطل نشود واجب بود به عرض
رسانید آفتاب دولت و اقبال تابنده باد

عرضداشت بنده کمترین
سکندر بموقف عرض ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر میرساند که
حکم جهان مطاع آفتاب شعاع بنام این فدوی صادر شده بود که تا پنجصد

سوار برادران خود به جهت مهم قندهار همراه باقرخان تعین سازد
که برادران در مهم مذکور رفاقت نمایند قبله عالم سلامت حسب الحکم اشرف
پانصد الفار سوار برادران خود جوانان مردانه جدا نموده با اسب و یراق تازه
همراه خان مذکور داد تا ممکن باشد در خدمت خان نثاری تقصیر نخواهد کرد
و برکز احمد با که عمل از صوبه ملتان است در [illegible] بنده مقرر است و در
وجه ماهیانه آن جماعه تنخواه نمود که از انخارجی متواتر بایشان رسیده باشند
تا خاطر جمع شده در خدمت مرجوع خود سرگرم بوده باشند واجب بود
بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال لایزال باد عرضداشت خیرخواه
حضفی محمد مقیم به عرض ملازمان نواب مستطاب معلی القاب و اقبال و اجلال
پناه قبله گاهی میرساند که بمجرد اثر از تشریف آوردن نواب خداوندی
در سهند و سنید چندان خوشحالی رو داد که بشرح راست نیاید چون
شوق شرف پابوس از حد متجاوز است به هرجا که امر عالی شود از
سر قدم ساخته به ملازمت شتافته به ادراک دولت حضور فائض النور
سعادت اندوزی و سرفراز گردد و منتظر حکم است زیاده چه عرض نماید

عرض بجا بند ظل دولت بر مفارق فدوی خواهان ممدود باد عریضه داشت بنده

کمترین از الحسن شرایط بندگی و اخلاص بجا آورده بموقف عرض بندگان

نواب مستطاب فلک جناب خورشید رکاب خداوندی قبله‌گاهی میرساند

که بموجب پروانه عظام که بنام کمترین غلامان صادر شده بود موجب سرافرازی

و افتخار بنده گردید همواره که درباب فرستادن خزانه سرکار تاکید

امر شده بود صاحب این سررشته زری که تحصیل شده بود دو سه

روز است که مصحوب اخوی قاسم علی ارسال سرکار شده امیدوار

بسلامت برسد به وکلای حضور ارشاد خواهند فرمود که زر زود

تحویل خزانچی سرکار نموده اخوی مذکور را رخصت نمایند که اکثر

مهمات موقوف داشته بوجود او است و بنده تا ممکن

است در انجام تحصیل تقصیر نخواهد کرد ان الله تعالی درین

نزدیکی تتمه را بلا باقی نموده خزانه ارسال خواهد داشت

زیاده چه عرض نماید خدا آفتاب دولت و حشمت فراوان باد

عریضه داشت بنده دعاگوی خیراندیش عبدالقادر به درود خدام

16

عالیمقام عزت عالی امید رساند که سبب ورود در دفور دولت مدار اودن

و ظهور فتوحات گوناگون از درگاه قادر بیچون مسالت مینماید

چون منبعث از خلوص عقیدت و اخلاص چند صد و احدوار

میباشند که به شرف اجابت مقرون باشد چون عرض

اظهار بندگی است مرو اید منصدع گردید دولت و اقبال روز

ترقی و تزاید باد عرضداشت کمترین خانه‌زاد نسیر علاوه بعد از تقدیم مراسم

عبودیت و شرایط بندگی به عرض نواب مستطاب سپهر رکاب قبله‌گاهی

سلمه الله تعالی میرساند که حقیقت ته رساندن بیمردان این نور

و به دست آوردن چند بندهای و خویشی آنها قبل از این

معروض شده بود به سمع عالی رسیده باشد الحال عزیمت استقبال

متمردان روی آب در پیش دارد که آن مردم سرکش رو برداشته

اند صاحب من سلامت جماعه بندوقچی و چند توپ که همراه نبود بعض سند

بود تا حال نرسیده به یکی از بندهای حضور امر فرمایند که سردار

نزدیک کمترین رسانند پاره باروت و تشبیه نیز عنایت شود که

عنایت شود که به استعداد تمام بر سر آن مردم تاخت نمایند

زیاده چه التماس نماید عرضداشت کمترین عقیدت شعار

عرضداشت تا بعد از ادای وظایف بندگی نیاز به درگاه

عرض بندگان نواب فلک جناب قبله گاهی استظهاری میرساند

که نواب من مستطاب بر ضمیر منیر واضح است که نسبت بندگی اخلاص

این فقیر به این سلسله تا بحال است و نواب غفران پناه به بهبت چه قدر

مهربانی داشتند بنده به خانه زادگی ایشان تفاخر می نماید و اخلاص

و عقیدت که فقیر به این ملازمان نواب دارد خود بهتر میدانند عنایت

نواب قدردان درباره این نامراد از هر چه نویسد زیاده

از آن است بنابر آنکه نسبت بندگی خود به جناب آن

صاحب نموده بنده زاده ها را برای خدمت نواب

قبله گاهی فرستاده شد چون آن کار طلب و قابل خدمت اند

امیدوار است که دستگیر بنده ها سرفراز فرموده در تربیت اینها

توجه عالی مبذول دارند که باعث سرفرازی این خانه زاد خواهد شد

زیاده حد عرض نماید ظل دولت ممدود باد عرضداشت بنده حقیقی

محمد صدیقی بموقف عرض نواب مستطاب سپهسالاری قبله گاهی میرساند

که بوصول پروانه عظام که بنام کمترین صادر شده بود بشرف

مضمون آن مفخر و سرفراز گردید آنکه خدمت در غیاب سیادت مآب

نجابت دستگاه میر درویش علی مرقوم فرموده بودند حسب الحکم اعلی

الحمد مطلب و مقصد میسر آمده بود و سرانجام آن بجان کوشیده

خدمتی که از دست بنده آید خود را معاف نداشته غایبانه

زبانی بحضور فایض النور اظهار خواهند کرد امیدوار است که

بهمین دستور خدمتی و کاری که در حدود بوده باشد بنده خود

را به شرف ایمای آن سرفراز فرمایند که سعادت دارین دانسته

در تقدیم آن شرایط اخلاص بجا آورده شود زیاده حد عرض نماید ظلکم ممدود باد

عرضداشت کمترین بنده خیرخواهان ... خان بعد از عبودیت

نیازمندی که وظیفه بندهای عقیدت شعار است بعرض نواب

نواب مستطاب سپهر رکاب خداوندی مدظله میرساند که پروانه

19

که پروانه واجب التعظیم که بنام آن کمترین بشرف ورود یافته بود

مضمون آن مفهوم گردید آنکه در باب تحقیق نمودن حسک و عباد

مردم خواجه علی به مولانا محمد مراد ایما رفته بود حسب الحکم

مردم بتقریب جوار زاطلبی باعث نزاع آن عزیزان از روی

راستی استفسار نموده در باب محضر به مهر قاضی و به سجط اهالی

و اهالی این نواحی درست کرده بملازمت فرستاده شد

به نظر عالی نواب خواهد در آمد زیاده چه عرض نماید ظل دولت

و سقف ممدود باد عرضداشت کمترین خدا [illegible] عبدالکریم بعد

از تقدیم مراسم بندگی و نیاز مندی بموقف عرض ملازمان

نواب مستطاب معلی القاب خداوندی قبله گاهی سلمه الله تعالی

میرساند که نواب قدردان مستقلا که سبهار خان روهیله را

به عنایت و مهربانی صاحب امیدوار نموده نگاه داشته بعد در باب

او التماس نموده تا حال مهم سازی او نشده بنابران در باب

تمام به حال او راه یافته دیگر تاب نیاورده به ملازمت گرامی اهل امیدوار

است که از روی کرم به دلتنیان حکم شود که همه ساله

داحوال برداری او نموده به عنایت همراه نمایند که احوال مردا

وکار آمدنی است در باب سرفرازی کمترین بنده ها است ...

عرض نماید ظل عالی دوام باد عرضداشت بنده عبد الرحمن لوازم عبود

وتسلیمات بندگی بجا آورده بموقف عرض بندگان نواب ...

القاب شهر رکاب خداوندی قبله گاهی میرساند که نواب ...

معامله این نواحی به برکت توجه و اقبال آن قبله گاهی ... باید

وشاید صورت انصرام گرفت در اینجا کاری و خدمتی نمانده که بواسطه

آن توقف باید کرد شوق شرف ملازمت که خلاصه مطلب می باید از آن

باز که آن خوش انجام با جمعیت خاطر اکرام ارزومندان محجوب گردن

را در ظلمت هجران اسکندروار سهد وشش حرمان گذاشته دوم

هجوالی را حصر ... بهره مند صورت و معنی کرده اند این نیاز مند در ...

نیازمند دیرین که بجود گاهای ... فردوس ... مشتاقان دل افروز

شربت از انجا در همه حال دیبایل ان سرمایه فضل و کمال را مطمح نظر

20 عرض حاشیه نشینان بساط فیض انبساط وابسته ظلکم ممدود باد مکتوب بخدمت

نواب مستطاب سپهر رکاب خداوندگانی میرساند که چند تفصیل در صورتیکه باید

بشرح ذیل التماس میدارد و امیدوار است که به جواب باصواب

سرفراز گردد که برادران عمهای اول عرض میرساند که صاحب منزلت مستقل سنگ خود

که ایشان را بکرم به خدمت فوجداری سرفراز فرموده اند ان الله تعالی

جمیع ان امرکاری در خدمت و جان سپاری تقصیر نخواهد کرد چون علوفه

سنگ به صاحب ایشان دوست است و جماعه کثیر همراه دارد از عنایت و مهربانی

صاحب قدردان امیدوار است دیگر قبیله منزلت مستقلا چون اکثر دهات

احتیاج برگشتن است معاش و روز طلب و قلعه های مستحکم دارند بر چند

جمعیت سپاهیان با بردباری موافق دولتخواهی ها باشد همون طور خواهد

شد زیاده چه عرض نماید مکتوب بخدمت نواب ملازمان اقبال پناه

عطوفت و رافت دستگاه مخلصان را عرض داعی استظهاری حاجی ...

همواره در حفظ و حمایت ایزد متعال بوده همیشه در وقت سلامت

باشند بعد از تمهید قواعد اخلاص دار ارادتمند [illegible] مکشوف رای

مهر انجلای می گرداند که مدتی است که از [illegible] حقیقی خود را بدو کلمه عنایت

نامه نامی و صحیفه گرامی یاد نفرموده اند [illegible] عبرت اثری

دیگر نخواهد بود امید که شیوه عاطفت را مرعی داشته احیاناً این مخلص مشتاق

را [illegible] بکنند که باعث ازدیاد رابطه اخلاص [illegible] خواهد بود ملاذ

محبان سلامت [illegible] چون سیادت پناه حقایق آگاه شیخ عبدالرزاق [illegible]

مخلص البیان است در [illegible] باره زمین به صیغه مدد معاش [illegible] بموجب

فرمان عالیشان از [illegible] دریا [illegible] خدا [illegible] است در

تنخواه یافته به وکلای امراء خواهند نمود [illegible] منصبداران [illegible] نوشته پروانه

بدهند که اراضی مذکور را بدستور سیادت پناه موسی الیه خواهند نموده حکم

بسته متصرف واگذارند و رعایت او را بر خود واجب دانند که

شاکر [illegible] رضامند بوده اظهار شکرگذاری نماید که باعث امتنان

مخلص متخصص خواهد بود زیاده حد [illegible] ایام دولت [illegible] افزون باد

روز افزون باد **مکتوب** الله تعالی ذات عالی مکارمت مخلص ملاذ

استظهاری خاص و عام جمهور را از بلیات دوران مامون و مصون

داشته کامیاب دارین [illegible] داراد. بعد از تمهید قواعد اختصاص و

ارزومندی انها رای محبت افزای انکه چون درباب احترام و

رعایت خاطر مستحب پناه شیخ عبد الرزاق درباب همواره داون زمین مدد

معاش ایشان از محل بنگ مرقوم قلم کرده بود شرف سعادت خود دانسته

[illegible] خاطر مستحب پناه مذکور بود. جان و دل کوشیده چنانچه

در صحیفه احسان واضح به ضمیر منیر خورشید نظیر خواهد رسید طریقه

یکجهتی اگر کاری و خدمتی که درین حدود بوده باشد بی تکلیف به شرف

به نگاه ایشان ارزانی دارند که تا شرایط اخلاص به تقدیم رسد

ظل دولت مبسوط باد **مکتوب بجد نواب** ملاذ ما لنواب ایالت

و ایالت پناه شوکت و حشمت دستگاه حال چون همواره بر مسند دولت

و اقبال متمکن بوده سلامت و سایه گستر باشند بعد از ادعیه نیاز و

اخلاص مکشوف به ضمیر منیر خورشید نظیر کیمیا تاثیر گردانده که

عنایت‌نامه که امی مخلص خود را یاد آورده به تقدیم بعضی

مهمات مامور فرموده بودند سعادت دارین خود دانسته

حسب المقدور در آن امر کوشید صورت سرانجام خود

چنانچه حقیقت از عرائض مشار الیه بکمال معلوم خواهند فرمود مترصد

هست که به هرچه اشارت شود با ابلاغ آن

شرایط اخلاص را بجا آورد ملاذ مخلصان سیادت

خواجه اشرف به حسب تقدیر از سرکار نواب

نوکر شده ظاهرا در خدمت امینی چند پرلنبات

مقرر فرموده بودند سالها آنه از آنجا به توقف

کاردانی او بود در دولت خواهی تقصیر نکرده

بنوعی که جمع پرلنبات و بدهه وارسیده از

از قرار واقعی درست ساخته به مهر شیخ

کرده طومار بدستخط خود همراه این وقایع نویس

درست نموده هرچند او خدمت دولت خواهی پسندیده

22

پسندیده کرده اما نتیجه خوب نیافت که متصدیان
سرکار خدمت او را برباد داده بنوعی دیگر خاطر
نشان خیرخواهان نواب نموده او را در معرض
عتاب انداخته اند یعنی به غایت از جناب
والاانصاف دور است که نواب صاحب در
بی سخن اعتراض فرموده اند و او را صاحب
خبر داده اند نواب قبله عالمیان سلامت این
مخلص از مدت بسیار بر احوال او واقف است
که در دیانت او و دولت خواهی او هیچ شک نماند
لیکن متصدیان سرکار از ناراستی خود نمیخواهند
که اینچنین مردم بادین و دیانت در خدمت
سرکار ایشان باشند امید که به نفس نفیس خود
به حقیقت معامله یک واری رسیده انصاف فرمایند
که آن مردم از سوی حاسدان ضایع نشود

ازین قسم مردم درین وقت قحط الرجال است
پس در بد بخت می آید مقربه و ضبط خیرخواهی
سرکار بدین دو کلمه منعقد لله الحمد و اوقات گرامی می
گردید دیگر هرچه بخاطر عالی برسد انجناب فرمایند
اسباب دولت و سامانها در تزاید باد
همواره بعنایات خسروانه سربلند بوده بر اعدای
دین و دولت مظفر و منصور باشند بعد از
دعوت مخالصت آیات مرفوع رای گیتی آرای محبت
طراز میگرداند که صحیفه گرامی به صادق مهربانی
که بنام مخلص حقیقی نوشته بود به ورود آن خورمی
و خوشحالی رو داد و آنکه درباب گذرانیدن
عرضداشت به درگاه آسمان جاه اشاره رفته بود
بتاریخ بیست و یکم شهر محرم الحرام در ساعت نیک به اتفاق
نجم الملک نواب قلی خان در غسل خانه گذرانید

23

گذرانند تمام مضمون آن بمسامع اجلال اعلا رسید

بسیار خوشحال شدند و جواب آن نیز به حسب مدعا

صادر شده بموجب آن عمل نمایند و عنایات شاهنشاهی

درباره السابق بتوجه نوشته زیاده از آن است

مدام متواتر حقایق آن صوبه را بدرگاه والا معروض دارند

هرگاه ... مملکت ... متعلق آن دیار می باشد مخلص صمیمی

... دلبسته خدمتی که درین حدود داشته باشد بی تکلیف

اشارت فرمایند که در ادای آن مراسم تا ممکن است تقصیر

نمیکند نه خواهد ... باقی کیفیت خان والا از عرایض برخوردار

میرزا منتظم معلوم خواهد شد به تکرار حاصل ... اسباب

دولت روز افزون باد مکتوب بی نویسه الله تعالی ذات

عالی صفات ملاذ مکان اقبال و اجلال پناه شوکت و ابالت دستگاه

مهربانان ملاذی میرزا جهور را از آنچه رساید مقرون دارد آنچه ... باید

مضمون و مامون داشته کامیاب دارین گرداناد به ورود دعا نامه

که بعد از مدت مخلص خود را باد اوزده بودند معجز گردید بهجت

افزود و اگر در باب گذاشتن تقصیرات خواه با قوت

رقم زده کلک عطوفت سلک گردانیده بود ملاذ البها تا حقیقت

ناراستی و بی وفایی و بد اندیشی کوته اندیش بدبخت

آگاهی بیان نماید که مبلغ زر مال سرکار و چه از محال برکات

و چه از سوبات متفرق کاغذها به لباس درست [illegible]

حکم برای کشتن و عضو بریدن شده بود از همه بردارای خود

به هیچ گونه دلیل خلاصی نداشت چون خاطر مبارک [illegible] مال السابق

از همه جربست نفرموده ایشان این مخلص را غافل نمایند تا وجود

همه تقصیرات از سزا دادن و زر گرفتن منحل [illegible] احوال

و استه روانه بلاد مبت گرامی که فرمانت توان از حال

گذشتن چرا از جرم کس نتوان گذشتن

طفل ابن است طایفه سفید اند بعد از ین بر خدمتی

این حدود و توب ها بیشه به اشاره این رین منت گردانند

زیاده چه اظهار نماید **مکتوب بجانب دوست** مهربان پناه الطاف استظهاری

عطوفت دستگاها همواره خوش وقت بوده بر مخلصان سلامت

باشند بعد از اظهار مراسم اخلاص و آرزومندی مشهود ضمیر منیر

عالی میگرداند که مدت مدید و عهد بعید بر آمدند که بنقاب نامه گرامی یاد

نفرموده اند درین صورت حیران بوده که باعث عدم التفات

چه باشد از زبانی بعضی مردم اطلاع یافت که زمره صحابه

نسبت راستی حکایتی که هرگز نبوده و کسی نشنوده بعرض

رسانیده اند و خاطر مبارک را بی موجب ازین مخلص متغیر

گردانیده حواله که از اهل فکرت این رقم بر صحیفه خیال این

حقیر نگذشته و منشی این صورت مطلقا به خاطر نیاز اثر نرسیده

عجب که خدام ابطال سخنان را بر ابست بسته

مخلص خیرخواه را در موضع عتاب تحویر لسان فرموده اند سهواً

همینی را حواله ضمیر پاک ایشان نموده ام چنانچه خود انصاف

فرمایند و بعد ازان رقم فراموشی را بر صفحه احوال محبان

نگشته زیاده چه تصدیع دهد ایام بکام باد مکتوب بجانب بهمن

به نامدارات اثر دمنقال مشمول عاطفت شاهنشاهی بوده

به دولت و حشمت مستدام باشند بعد اظهار مراتب اخلاص که

شیوه خیرخواهان است مشهود رای مهرانجلای می‌گرداند

که چون پرگنه رحیم آباد از ابتدای فصل خریف بجاگیر این مخلص تحویل

یافت در شمول استعداد مآب سید محمد را به خدمت شقه‌داری

آنجا فرستاده شد به ملازمت رای خواهد رسید امید

که این پرگنه را از محال متعلقه جاگیر سرکار عالی دانسته به وکلاء امر

خواهند فرمود که در هر باب که سیادت مآب مذکور رجوع نماید

رعایت او را به واجبی دانسته نوعی توجه خواهند فرمود که معاملات

پرگنه از قرار واقعی به قید ضبط در آید که باعث امتنان

خواهد بود خدمتی که درین حدود بوده باشد به این مخلص

شرف امتیاز ارزانی دارند که شرط اخلاص بتقدیم رسد

زیاده چه تصدیع دهد ایام بکام باد مکتوب بجانب والده مستقیم ملازمه

سفله مکرمه که اسم معلوم است از همین فرزندان خود کمینه الله قدم نوکری

دعبودیت فراوان مطالعه نموده قبول فرمایند احوال بحرست

دخترت این والده مطلوب است که در حفظ و امان حضرت سبحانی

بوده بر بستر بیمار زندانی تا در درگاه مستلا باشند تا اما معروض آنکه مدتی

است که خط این سفله ترسیده خاطرنگران است موالنه آن

سرکار طرایق شفقت آنکه نوشته احوال خیریت خود را نویسانیان

نمیکنند که از نوم حال از آن است قبل از این جردی خرجی به مصحوب

بابادی و لا و زحان و سه ماه بود نقص که رسیده باشد بعضی

سوغات این دیار تحفه این ملک متعاقب به خدمت ارسال خواهد

داشت شوق شرف های بوس آن مخدومه از حد افزون است

از درگاه مسبب الاسباب مستدعی می باشد که عنقریب توجه

احسن میسر گردد و درباب پیوند فرزند نورالله چه نوشته اید که آن

والده خود بخود خواهد بود بهر حال سعی نموده نسبت او را صورت دهند

که موجب جمعیت خاطر است زیاده چه عرض نماید ظل شفقت ممدود باد

عرضه ایست کمترین بندگان عبدالرحمان بعد از عرض نیاز به
خدمت ملاذ زمان مخدومی افتخاری قبله گاهی می‌رساند که شوق
آرزومندی به شرف ادراک پابوس آن خداوندی
به مرتبه ایست که به قلم مقطوع اللسان شرح آن نتوان نمود
و شب و روز از درگاه مجیب الدعوات استدعائی نماید سببی
که متضمن احوال حصول این مرام باشد به وجه احسن روی
نماید توقع از کرم اخلاص جمیع است که تا هنگام شرف حضور
این کمترین فرزندان را به عنایت نامه گرامی یاد آورده به
و خدمتی که درین حدود بوده باشد رقم اجرای آن یاد
آرند که سعادت دارین خود دانسته به تقدیم می‌رساند
بعضی سوغات این دیار قبل ازین مصحوب یادگار به
تفصیل علیحده ارسال داشته زیاده چه عرض نماید

مکتوب بجانب برادر برادر ارجمند بجان پیوند سعادت
یار اقبال آثار خواه یادگار از عمر خود برخوردار باشند

باشند بعد از دعوات فراوان و اشتیاق لقای آن عالیجاب معلوم
آن برادر عزیز بوده باشند مدتی است که خطی از جهت آن
برسید بنابر آن نگرانی و حیرت آن برادر داده دارند از بس
سرطاقی سلطانی برای خبر خیر فرستاده شد باید که حکومتی
و حوالی حیثیت خود را باعث عدم ارسال مکاتبات مسروجات نوشته
که سبب اطمینان خاطر محبت باشر گردد من بعد این جنس تغافل در
فرستادن نامه و پیام نه سازند که وصول مکاتبات یکدیگر در
معنی ملاقات روحانی است و بعضی سوغات این دیار برای
آن برادر حواله نمودند متعاقب میرسید تا دیگر نولسید مکتوب بجانب
برادر مهربان عطوفت پناه ملادی اخوی مد ظله همواره مقتضی
الملتمس بوده مستدعا باشند بعد از اظهار شوق و آرزومندی دیدار
فایض النور مسعود چون اکثر اگرچه به جهت موانع حوادث وقایع روزگار
از دولت ملازمت دوری و مهجوری رو داده اما خدا آگاه
است که جان و دل همیشه در خدمت آن اخوی می باشند و

از درگاه رب العزت امیدوار است که عنقریب پرده مفارقت
از میان برخیزد و صورت ملاقات چهره گشاید که از غم و الم جدایی
رهایی یابد توقع که کرم فرموده تا دریافت شرف حضور بنایه و پیام
خوشحال و شادمان بوده باشند زیاده از این جسارت نمودن
ترک ادب است ظلکم ممدود باد مکتوب فرزند فرزند ارجمند سعادتمند
سعادت حدیقه مراد قرة العین محمد حسین طال الله عمره بعد دعا
مزید حیات و ترقی درجات مطالعه نمایند احوال اینجانب بخیر است
و خیریت آن جگرگوشه مطلوب است که بصحت و عافیت بوده باشند
دیگر حقیقت روزگار اینجانب این نوع است عید الفطر به اندک
ماهیانه قناعت نموده به واسطه قرب جوار درگاه نواب مستطاب
نوکر شده خیال بر آن دو ماه درست نموده می شود هرگاه که وجه
بر آن بدست آید خرجی برای شما خواهد فرستاد خاطر خود را
جمع دارند و در خواندن و نوشتن سعی بلیغ نمایند و اوقات
خود را به لهو و لعب نگذارند که وقت یاد کردن هنر و ادب

بزداد به همین است [illegible] عامل مبین به وقت [illegible] است مدام

حکومتی احوال خود را می نوشته باشند که باعث اطمینان خاطر گردد

27

تا دیده نوشته شد **مکتوب بخدمت** که درباره همشیره مهربان از اسم

معلوم [illegible] از جانب کرام الله و عافر اوان مطالعه نموده خاطر

[illegible] مند بملاقات بهجت سمات خود دانند احوال اینجا بود

کرام [illegible] المعبود به نهج بهبود گذرانست و خیر سلامتی آن همشیره

می باید امید که به صحت سلامتی باشند مدتی است که نامه مخبر خبر

سلامتی آن همشیره نرسیده بنابران خاطر متردد می باشد

طرفه مهربانی بشفقت اگر تا دراک ملاقات بهجت سمات بنویسند

حکومتی احوال الخد ودرا می نوشته باشند که باعث آرام خاطر

گردد **مکتوب بجانب دولت** ملاذ مانان محبت و مودت پناه رفعت

[illegible] و [illegible] جواهر [illegible] دل همواره بر مسند عزت و وزارت

متمکن بوده کامیاب باشند بعد از رفع دعوات مخالطب آیات

مشهود رای عقده کشای آنکه چون سمند شد که منصب حدمت

دلوالی به وجود فایض الجود رتبه و رفعت رفته در بصورت

خوشحالی کام روداده الحمد لله ان دیار از آسیب حوادث

روزگار در سایه عدل و احسان ایشان در مقام امن و امان

مرفع الحال خواهد بود و اسناد و بیگانه از دولت آن یگانه آفاق

بهره مند گردیده مبارک و همیون باد مترصد از مکارم [illegible] الله

خواهد

نسبت یکجهتی و خصوصیت قدیم را مرعی داشته مجلس خیرخواه

گاهی به عنایت نامه گرامی یاد و شاد و منفرد بوده باشند و رجوعی که [illegible]

حدود بوده باشد به اشارت آن رهی منت گذارند زیاده چه

تصدیع دهد ایام عشرت روز افزون باد مکتوب طرف دولت محبت و مودت

پناه شفقت و مرحمت دستگاه محبان ملاذی شیخ جیو سلمه الله

خورسند و شادکام باشند درین ایام فرح انجام مسموع

شد که در خانه ایشان فرزند نرینه در ساعت بهلوی تولد شد

حقا که شنیدن خبر بهجت اثر چندان خوشحالی و فرح رو داد که

روی داد که به شرح نیاید الهی آن نهال دولت بحیاة و بر

از هر حوادث دوران در امان داشته در سایه رب
خود برخوردار و سربلند گرداناد و بجمیع خیرخواهان دور و نزدیک
مبارک و فرخنده باد الهی تا جهان را آب و رنگ است فلک را
سرگشتی و رنگ است تمتع وارسی از نصیب جوانی ز هر جنس
فزون [illegible] شادمانی دولت و شادمانی روز افزون باد مکتوب دوست
الهی [illegible] ذات مستوده صفات مستجمع فضیلت پناه ملاذ محبان شیخ جو را
[illegible] جمیع بلیات زمان محفوظ داشته با انواع شادمانی و برآمد مقصد
صوری و معنوی ممتاز دارد و بعد از تمهید قواعد اختصاص و آرزومندی
زنهار رای [illegible] الله خدا آگاه است که باستماع خبر فرحت اثر
که خدای [illegible] برخورداری شیخ محمد جان خوشحالی و بهجت روی
داد الهی مبارک شادی و راد گرداناد و بعضی سوغات عروسانه
و یک انگشتری طلا با نگین زمرد بجهت عروس و جیب [illegible] برای
برخوردار مذکور به مصحوب اعتمادی مبارک قدم فرستاده شد
بنظر التفات قبول فرمایند و این مخلص را از معتقدان خداوندان

خود دانسته به نامه یاد آورند و هرگونه خدمتی که درین حدود بوده

باشد اشارت فرمایند که بشرایط اخلاص بتقدیم رسد دولت

و شادمانی در تزاید باد مکتوب دوست خدام ذوی الاحترام

عطوفت پناه بلکه گاه عزیزان و خویشان همواره در حفظ و امان

بوده سلامت باشند بعد از اتحاف دعوات تمنا نموده بهبود

رای مهر انجلای میگرداند که چون نسبت از آبا و اجداد دلبسته‌اند

و اخلاص بان سایه عالی دارند و مهربانیهای ایشان در باره این

نامردان از هر جهت بیشتر زیاده از آن است که بشرح

آید خود بهتر می‌داند که در حسب و نسب یکدیگر جدای نبود نسبت

فرزندی عرض که در علم و ادب بهره تمام حاصل کرده که او را

در غلامی خود سرفراز فرمایند که باعث سربلندی و افتخار این

کمترین در میان خویشان و عزیزان خواهد شد امید است

که التماس بنده بدرجه عالی قبول میشود که قبول آید

زهی عز و شرف زیاده چه عرض نماید مکتوب جواب معلوم

29

معلوم آن اهل خانه دوست یگانه مونس دم بدم محرم اسرار

[illegible] محبوب القلوب مطلوب المرغوب بوده باشد

از آن روز که از تو جدا شده‌ام خدا آگاه است که قرار

و آرام یکجا بارگی از دل بدر رفته غایبانه قرار نداریم و از خیال یاد

تو یکدم غافل نبوده‌ایم و وصال ترا از خدای عز و جل می‌طلبیم که عنقریب

[illegible] بسیر گردد و درین ایام از جدای احوال تو [illegible]

خواهند بود [illegible] که پیوسته با [illegible] اوقات چگونگی حالات خود را

می‌نوشته باشند که آرام جان گردد در [illegible] مصحوب

اعتمادی ولاور خان فرستاده شد خواهد رسید سامان مردم

خانه [illegible] اوقات بگذرانند و خاطر خود را به همه وجوه جمع دارند

ان شاء الله تعالی از نهضت رایات فیروزی اقبال درین ایام نزدیکی

تا بان حدود [illegible] می‌شود حجاب دوری مرتفع و منقطع خواهد شد

والده [illegible] بعد از دو سه ماه شما را نزد خود خواهم طلبید که تاب جدایی

ندارم [illegible] یکجا بودن هزار غنیمت است تا در میان

خواسته گردد کا جهت نامه در جواب نامه فرحت آثار مونس

غمگسار در عین انتظار و شروع فصل بهار رسید خاطر اندوهگین را

از قید غم و الم آزاد گردانید بیت خط تو آمد از آن گونه فرح گشت

پدید مگر که قطره باران به خشک گاه رسید از آنکه اظهار [illegible]

نموده امیدوار ملاقات بهجت آیات فرموده بودی [illegible] شوق طرفین

ظاهر است اما تو مردی هر جا که میخواهی میروی و درد غم را

میگویی لیکن خاطر مسلی و آرامی نمی آید بر دمی خوب بخود

خود را گرد بیم در گوشه خانه نشسته با غم محبت و فراق تو می آرم

اگرچه شرح شوق و آرزومندی دیدار آن سرمایه حیات بنویسیم

در دفترها نمی گنجد بیت اشتیاقی که به دیدار تو دارد دل من

و من دانم و داند دل من از درگاه مسبب الاسباب امیدواری آن

که الهی سببی سازد و گرد شام ظلمانی فراق به انوار صبح وصال مبدل

گردد باقی احوال باطنی ضمیر منیر موقوف بر روز ملاقات است

زیاده چه نویسد مکتوب بجانب دوست حق سبحانه تعالی ذات

ذات حمیده صفات ملاذ ملاذی مخلصان خان جیو را همواره از
بلیات دوران مصون و محروس داشته بسلامت دارد بعد از دعوات
مشتاقانه مکشوف رای صفا انتما میگرداند که حق آگاه است که رسیدن
اخبار بیماری آن سابق چندان کلفت خاطر داده اند و باطن روی داد
که شرح آن در صفحه نمی گنجد الله تعالی. داروی آن از رب است
که صاحب خانه غیب آن است کناد و صحت کامل بخشد این فقیر مجدد
بعد استماع این اخبار می خواست که فی الحال در ره مال روانه آن حدود
شود اما بواسطه بعضی معاملات ضروری این آرزو در پرده توقف
ماند بنابر آن مکتوب به استعجال بجهت خبر خیریت السان فرستاده شد
امید که از خیر خطار خیریت الهی بهمرسانیده خاطر صافی را از کلفت
تا بر خود واند که کدورت بعد دارد زیاده و گرامی مکتوب جانب بسر برخوردار
سعادت و اقبال آثار خواجه بابو کار مشمول عاطفت آن در مشتعال بود
... دولت کامیاب باشد و در این ایام پادشاه سنت شده که مجدد فرمی
... گاهی شان عبد السلام به جبت تقدیم فادر انقضا بدارا بیقرار حلت

فرموده داغ جدای خود بر دل دوستان دوری و نزدیکی نهادند

خدا علیم است که بمجرد اصغای این خبر جراحت ابر جان در روا...

نمایند اگرچه از غایب اندوه دلی ما بی کرده و زاری بسیار نموده شد

هیچ سود نکرد چون هر آفریده را عاقبت همین راه در پیش است

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود

این درد را علاج این مرض بغیر صبر و شکیبایی نیست لاعلاج

الهی آن سرمایه دانش و بینش را اجر جمیل و خیر جزیل خواهد بود

و درازی جان و عمر بقا آید حالا تمام قبیله و ... بسته به ذات

شما است طریقه هوشمندی نیست که هرکدام را دلاسا

و تسلی نمایند که دل شکسته نشوند و دل خود را قوی دارند

ان الله تعالی متعاقب وقت تا فیه این واقعه ... را به عرض

مقدس معلی رسانیده سر و پا خاصه فرمان عالیشان

بجهت دلاسا و تسلی شما حاصل نموده میفرستم لا ... باید

تا هنگام ملاقات چگونگی احوال خود را می نوشته باشند

نوشته باشند مطلبی که در پی آن بوده باشید بی تکلف اشارت فرمایند

31 که تا ممکن باشد در سرانجام آن سعی نموده شود زیاده چه نویسد

مکتوب به دوست بعد الحمد از اسلام محبت انجام انهاء ضمیر منیر باد که مکتوب

مرغوب بدایع الاسالیب که مصحوب مولانا ... بادآورده بودند

بمطالعه آن مشرف گردیده و انواع انواع شادمانی افزود

ملالت تنهائی و سبوه عاطفت را منظور داشته تحریر لسان

بیان ما بیند چون شرح شوق و آرزومندی به عبارت نمی‌آید لاجرم

بر ضمایر باطن فیض مواطن احسان نموده زیاده چه نویسد باب

چهارم در رقیع نامه و قطعه نامه بعد از عرض نیاز معروض آنکه نامه عنبر شمامه

رسیده باعث ذوق و شوق و شفقت را برتر گردانید بهر صد است که به زلال

وصال تسلی شوق ملتمس آنکه تا زمان حصول شرف ملاقات

به رد آن ... جات قلم مشکین شکل بخشند به این چند کلمه اکتفا کرده

زیاده چه عرض نماید آنچه مقتضای التفات قدیم به برخوردار ارام

فرموده بوده از نوشته ظاهر گردید در تحسین آن ... و سیاه

بجا آورده شد جزاک الله فی الدارین خیرا وحدیث بود از

عرض بندگی نیاز بحضرت قبله گاهی بلادی مدظله العالی معروض

میدارد که قضیه بحرمت آمد که و اشتیاق ملاقات و حفظ ناقصانه

امید بهمچون بوده مستقلا باشند به درد و عنایت نامه گرامی

مفتخر و ممتاز گردید اکثر به عنایت مهربانی تمام بسن خود را تا اورده

بودند موجب انواع شکرگذاری اوصاف مسرت [illegible]

گردید الهی سایه عالی این قبله گاهی تا دیرگاه بر مفارق [illegible]

مبسوط دارد باب ششم در قبالات شرعی اقرار و اعتراف

صحیح شرعی نمود محرر بحسب و نسب خود خواجه کریم داد ابن عبدالله قریشی

آنکه همگی یک باب خانه بدین معنی به جهت تجیه قایم الحده [illegible]

متصل بخانه یعقوب ولد کریم داد و حد غربی آن ملحق بخانه دلاور

الله داد ولد مبارک و حد جنوبی مستلزم کوچه شارع عام [illegible]

آن سوسته است به مسجد شیخ فتح الله ابن شیخ کریم الله [illegible]

است در محله قاضی بوده بلا شرکت غیری در تصرف مالکانه خود

32

مالکانه خود بود بعوض مبلغ یکهزار روپیه شاه جهانی رایج الوقت

بوزن تمام بابت خواجه محمود ولد خواجه یعقوب فروختم مبلغ

مذکور وصول قبض تصرف خود داده رویم مردمان همسایه ها اسم بے خود

وقفا گواهی دادند این ملک موروثی بایع مذکور بود شیخ عبدال

ولد شیخ عبدالکریم تعهد نمود اگر تا شا حال باکی شود دعوی نماید

باطل رد شود بنابران این چند کلمه بطریق بیع نامه نوشته شد که سند باشد

تحریر فی التاریخ مسوده فلان مکتوب بیانی باعث تحریر این

تعالی

سطور آنکه من عبدالقادر ولد شیخ احمد بواسطه معامله عمال

سرکار نواب معلی القاب فلک جناب در قید بود منکه شیخ کریم الله

ولد شیخ فتح الله بطوع و رغبت خود حاضر ضامن او شدم

اگر مومی الیه بی رخصت وکلای سرکاران جای دیگر برود من

او را بعد حاضر کرده دهم و اگر حاضر نه سازم از عهده جواب او

برآیم این چند کلمه بطریق سند نوشته داده شد که عند الحاجت سند باشد

مکتوب آزادی غلام در محکمهٔ قضا آمده اقرار صحیح شرعی نموده مخبر سن

وحسب و نسب خود فلان ولد فلان برین وجه که بحلیه نام غلام سرقام

میانه قد سلیم الاعضا که خالص در ملک من است آزاد کردیم و خط

آزادی نوشته دادیم هر جا که خواهد به طوع خود بوده باشد و بعد از

وفات من بحکم را از وارثان من بروی هیچ نسبت تحریر فی التاریخ

فلان شهر سوال **باب هفتم در نوشتن دستک** بابت مسلم گماشته ها

حاکم داران و چوکیداران و گذربانان ملک لاهور آنکه چون سیما در بابت

سید باقی بعضی اسباب کارخانجات خالصه شریفه حسب الحکم اشرف

بدار السلطنت لاهور میرود باید که هر جا که خود را نماید از چوکی و پهره لوا

خبردار بوده از حد حدود خود دست آویز گذرانند و هیچ

وجه معطل ندارند اگر عیاداباله در حد حدود کسی امری دیگر واقع

خواهد شد از عهدهٔ جواب آن بیرون نخواهند آمد درین باب تأکید تمام

دانند **دستک** آنکه چون حسب الحکم اشرف اعلی داروغگی ...

کل به عهدهٔ اهتمام سعادت نصاب میر محمد تقی مقرر و مفوض گشته باید که

باید که مشار الیه را داروغه و صاحب اهتمام کارخانه وابسته از سنجش صلاح
او که برای این مطابق ضابطه و قانون سرکار معلی بوده باشد بیرون نروند
و متابعت او را احکام شرعی بجا آرند و مومی الیه را باید که شیوه راستی را
شعار خود ساخته نوعی به لوازم و مراسم آن بپردازد که مزیدی
بر آن متصور نباشد و داروغگی خود را موافق معمول آن خانه منصرف
شود و درین باب حسب المامور عمل نماید و تخلف نورزند دستک باسم الله داد
اینکه بجواب دعوی کرم الله بدار القضا حاضر شود که معامله به حسب
شرع شریف فیصل یابد در باب قدغن تمام دانند دستک باسم
شیخ محمد اینکه عبدالله ... در عدالت ظاهر نموده که دعوی شرعی با او
دارد و تمردی می ورزد باید که بدیدن دستک بجواب دعوی
بسرکار حاضر شود که معامله موافق شرع شریف قطع شود عرض نامه پسر
مسکه رحمت الله ولد نوربای ساکن ... ام چون از رسوا پسر کلان خود
... ناخوش ام و خدا از و راضی مباد مشار الیه را از فرزندی خود
عاق کردم و از حقوق ... خود بیرون کردم بعد من ورثه باید ...

اگر دعوی درین باب نماید باطل و نامسموع است بنابران اینچند کلمه بطریق عاقبانه

نوشته داده شد که سند باشد تحریر فی تاریخ [illegible] ذیحجه [illegible] صفر المظفر ۱۲ [illegible]

سرخط

سرخط مواجب گاڑی بان [illegible] مواجب [illegible] کلوسیس

الله مشار الیه را برای خدمت و تیاری اسپ بدرماهه مبلغ دو روپیه سکه

نورد ستم لازم گرفتم کار را بعهد خود [illegible] باشد و اگر [illegible] از

تحویل خود کم شود جواب گوید و اگر خود رخصت بگیرد [illegible] دو ماهه

ضابطه سرکار دهند [illegible] مبلغ [illegible] ۱۲ [illegible]

فارغخطی

فارغخطی [illegible] زراعت مزارع [illegible] محصول کاشت

ذمه مشار الیه [illegible] بابت سال [illegible] فصلی [illegible] مشار الیه وام

بیباق نموده شد دامی و دریافتی [illegible] لهذا این چند کلمه [illegible]

فارغ خطی نوشته داده شد که سند باشد تحریر فی التاریخ [illegible] شهر شوال

سنه ۱۲۰۹ مشکه

مشکه رحمت الله خان ولد [illegible] خان [illegible] قوم

افغان ملازم سرکار نواب فیض الله خان بهادر [illegible] چون

چون مبلغ [illegible] روپیه بموجب پروانه حضور [illegible] طلب [illegible]

از تحویل موتی لال فوطه‌دار وصول یافته تقسیم یاران برادری نموده شد

این چند کلمه بطریق قبض نوشته دادیم که سند باشد تحریر بتاریخ چهارم

جمادی الاول سنه ۱۲ حلیه سپاهی سپاهی رحمت خان ولد غیاث خان وین روشن خان

گندم رنگ فراخ پیشانی پیوسته ابرو میش چشم ریش بروت سیاه زخم

شمشیر بر رخساره جانب راست و داغ چیچک متفرق بر پیشانی

حلیه اسپ اسپ سمند راس [illegible] گربه چشم عنان سرکام گردن دراز

سفید پیشانی زخم شمشیر بر گردن جانب راست و سنگ شاده داغ

سیاه بر کفل جانب چپ حلیه کمان کمان لاهوری سبز رنگ

دوتا که بند سرخ سیندوقی لاهوری ابریشم شرخ سفید بالاپیچ بلال

دو [illegible] اخته دار [illegible] کرد خوش انداز یک حلیه بندق

بندوق لاهوری دراز یک قلوبه [illegible] تنگ چوب جولاهی دندان

آهنی [illegible] مسی بند [illegible] غلاف [illegible] سرخ [illegible]

۳۲ ورق

سنه ۱۲۶۲ھ

[illegible]